

Assessing the effects of extremist fundamentalism in the Middle East on the security relations of the international system

Abstract

The phenomenon of fundamentalism in the Islamic world is not a dominant and pervasive phenomenon among Muslims themselves. However, in the context of fundamentalism and Salafism, we can point to a major factor in the confrontation with Western civilization and modernity and local factors such as the lack of democracy, conventional religious education and the rise of religious beliefs in some societies. Because modernity, by transforming the role of religion in individual and social life, has created numerous identity and social crises for traditional Muslim societies and has left far-reaching and fundamental effects on relations between global actors. The main question now is what effects does the growth of extremist fundamentalism in the Middle East have on the security relations of the international system? It seems that extremist fundamentalism, as a megacity that divides the world into a minority of the right and the majority of infidels and considers war or so-called jihad against the infidel front necessary, can endanger global security. Therefore, the main purpose of the foundation is to evaluate the effects of the variable, extreme fundamentalism in the Middle East on security relations in the international system; Therefore, according to the evaluations, it has been categorized into the results that. In this regard, the research in the process of its studies by collecting the necessary data to study, analyze the relationships of the data, to provide suggestions, its theoretical, strategic and operational nature is more tangible.

Keywords: East Fundamentalism, Middle, Terrorism, Power, Security.

ارزیابی اثرات بنیادگرایی افراطی در خاورمیانه بر مناسبات امنیتی نظام بین المللسید محمد کلانترنیا^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۰۷

دکتر ماشاله حیدرپور^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۰۸

دکتر داود کیانی^۳

چکیده:

پدیده بنیادگرایی در جهان اسلام پدیده‌ای، غالب و فراگیر در میان خود مسلمانان نیست. با این همه، در مورد زمینه‌های بنیادگرایی و سلفیه می‌توان به یک عامل اصلی مواجهه با تمدن غرب و مدرنیته و عوامل محلی مانند نبود مردم‌سالاری، تحصیلات متعارف دینی و اوج گرفتن باورهای دینی در برخی جوامع اشاره نمود. چراکه مدرنیته با ایجاد تحول در نقش دین در زندگی فردی و اجتماعی، بحران‌های متعدد هویتی و اجتماعی را برای جوامع سنتی مسلمان ایجاد نموده و اثرات دامنه دار و بنیادی بر روابط میان بازیگران جهانی برجای گذاشته است. اکنون این پرسش اصلی به میان می‌آید که رشد بنیادگرایی افراطی در خاورمیانه چه اثراتی بر مناسبات امنیتی نظام بین الملل دارد؟ به نظر می‌رسد، که بنیادگرایی افراطی، به عنوان یک مگاترند که جهان را به اقلیت حق و اکثریت کفر تقسیم می‌کند و جنگ و یا به اصطلاح جهاد با جبهه کفر را واجب می‌داند قادر است امنیت جهانی را به خطر اندازد. بنابراین هدف اصلی برای پایه که به ارزیابی اثرات متغیر، بنیادگرایی افراطی در خاورمیانه بر مناسبات امنیت در نظام بین الملل بپردازد؛ لذا باتوجه به ارزیابی‌ها به این نتایج دسته یافته است که نظام بین‌الملل پس‌انگ سرد و افراط‌گرایی در اسلام سیاسی در رابطه ای سازا و قوام بخشی متقابل با یکدیگر قرار دارند. به گونه ای که افراط‌گرایی ویژگی هژمونیک نظام بین‌الملل را قوام می‌بخشد و متقابلاً ساختار نظام باعث هویت‌یابی و تشدید افراط‌گرایی می‌شود. این رابطه متقابل باعث ایجاد دور خشونت‌آمیز بین افراط‌گرایی و نظام بین‌الملل شده است و این دو مرتباً یکدیگر را بازتولید می‌کنند. در همین راستا پژوهش در فرآیند مطالعات خود با گردآوری داده‌های لازم به بررسی، تجزیه و تحلیل روابط داده‌های مزبور می‌پردازد، تا با ارائه پیشنهادها، ماهیت نظری، راهبردی و عملیاتی آن نیز ملموس‌تر باشد.

واژگان کلیدی: بنیادگرایی، خاورمیانه، تروریسم، قدرت، امنیت.

^۱ دانشجوی دکترای روابط الملل، گروه روابط بین الملل، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قم، قم، ایران.^۲ استادیار، گروه روابط بین الملل، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قم، قم، ایران. (نویسنده مسئول)^۳ استادیار، گروه روابط بین الملل، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قم، قم، ایران.

بنیادگرایی واژه‌ای است که اصالتاً و نخستین بار برای اشاره به جنبش‌های مختلف پروتستان در آمریکا به کار رفته است. ویژگی غالب این جنبش‌ها که توجیهی برای نامگذاری‌شان تحت این عنوان واحد شده، رجوع مجدد به فهمی سره و ناب از منابع و متون اولیه سنت مسیحی و پیراستن آن از شوائبی است که در اثر مدرنیته عارض این سنت دینی گشته است. با این همه، خلط‌های مفهومی در این باب و اختلاف نظر در مورد تعریف آن تقریباً به مضمونی مکرر در تمام مکتوبات و ادبیات مربوط به بنیادگرایی تبدیل شده است؛ پراکندگی در این باب چنان بالاست که گاه با واژه‌هایی چون بنیادگرایی، اسلام سیاسی، جنبش‌های اسلامی معاصر، احیاءگرایی اسلامی و مانند آن معامله‌ای یکسان می‌شود که این امر عمدتاً به دلیل غلبه ضلع سیاسی این پدیده در جهان معاصر است. با بیان این مقدمه باید گفت که پدیده بنیادگرایی در جهان اسلام پدیده‌ای جدید، غالب و فراگیر در میان خود مسلمانان نیست. با این همه، در مورد زمینه‌های بنیادگرایی و سلفیه می‌توان به یک عامل اصلی مواجهه با تمدن غرب و مدرنیته و عوامل محلی و فرهنگی مثل نبود اوج گرفتن باورهای دینی-قومی، مردم‌سالاری، نبود تحصیلات متعارف دینی و... در برخی جوامع اشاره نمود. در حقیقت مدرنیته با ایجاد تحول در نقش دین در زندگی فردی و اجتماعی، بحران‌های متعدد هویتی و اجتماعی را برای جوامع سنتی مسلمان ایجاد کرده است. بنابراین در نگاه نخست بنیادگرایی دینی را می‌توان واکنشی به این تحولات دانست. همچنین، عوامل فرعی و محلی نیز هم در شدت و ضعف این واکنش و هم نحوه بروز و ظهور آن تأثیرات گوناگونی دارد. بنابراین مدرنیته تغییرات ساختاری‌ای در جامعه ایجاد نموده که اضمحلال سنت را در پی دارد؛ شهرنشینی، پلورالیزم قومی و مذهبی، ایجاد دولت-ملت برخی از مهم‌ترین این تغییرات هستند. اگرچه در کنار این واقعیت به استعداد ادیان مختلف در انحصارگرا بودن یا شمول‌گرا بودن و نیز تأثیرات این دو در بنیادگرایی نیز باید توجه کرد؛ اما همین عوامل و آشفتگی فرهنگی، هویتی، مذهبی خصوصاً در خاورمیانه که جزء عوامل اصلی بنیادگرایی ذکر شد؛ خود زمینه‌ای به جهت بروز و ظهور ناامنی شد که دامنه آن در اروپا، آمریکا، آسیای شرقی و... گسترش پیدا نمود؛ به دنبال تحولات شکل گرفته و روی داده زمینه‌ای ایجاد شده که فشار تهدید و ناامنی در سه حوزه داخلی، منطقه‌ای و جهانی تبدیل به پدیده‌های متفاوتی می‌شوند (هوشنگی، ۱۳۸۹: ۱۸۱)؛ چنانچه که امروز بازیگران غیردولتی امنیت داخلی، منطقه‌ای و جهانی بازیگران دولتی را به خطر انداخته‌اند؛ که این خود نشان از پیوستگی امنیتی در جهان است؛ به تعبیر دیگر وجود روابط عمیق میان دولت‌ها و ملت‌ها در دنیای امروز سبب شده که وقوع یک پدیده در قسمتی از جهان بر دیگر بخش‌های جهان تأثیر گذارد. لیکن این بدان معنی نیست که دولت‌ها قادر نباشند و یا نیستند که دیگر امنیت جهانی را به خطر اندازند، بلکه بدین معنی است که در کنار تهدید دولت پدیده‌های نرم و سخت دیگری نیز وجود دارند که قادرند امنیت جهانی را به خطر اندازند. پدیده‌هایی همچون بنیادگرایی، طالبان، القاعده، داعش، مسائل قومی، مذهبی، فرهنگی و... بر همین اساس پژوهش با عنوانی که در نظر گرفته به دنبال این هدف اصلی است که به بررسی رابطه بنیادگرایی افراطی با امنیت نظام بین الملل بپردازد و این رابطه مورد مطالعه قرار دهد؛ در همین راستا این پرسش اصلی را مطرح می‌نماید که رشد بنیادگرایی افراطی در خاورمیانه چه اثراتی بر مناسبات امنیتی

نظام بین الملل دارد؟ به نظر می‌رسد، که بنیادگرایی افراطی، به عنوان یک مگاترند که جهان را به اقلیت حق و اکثریت کفر تقسیم می‌کند و جنگ و یا به اصطلاح جهاد با جبهه کفر را واجب می‌داند قادر است امنیت جهانی را به خطر اندازد. بنابراین هدف اصلی برای پایه که به ارزیابی اثرات متغیر، بنیادگرایی افراطی در خاورمیانه بر مناسبات امنیت در نظام بین الملل پردازد؛ لذا با توجه به ارزیابی‌ها به این نتایج دسته یافته است که نظام بین الملل پساجنگ سرد و افراط گرایی در اسلام سیاسی در رابطه ای سازا و قوام بخشی متقابل با یکدیگر قرار دارند. به گونه ای که افراط گرایی و ویژگی هژمونیک نظام بین الملل را قوام می‌بخشد و متقابلاً ساختار نظام باعث هویت یابی و تشدید افراط گرایی می‌شود. این رابطه متقابل باعث ایجاد دور خشونت آمیز میان افراط گرایی و نظام بین الملل شده است و این دو مرتباً یکدیگر را بازتولید می‌کنند. آنچه بر اهمیت و انتخاب این موضوع می‌افزاید این نکته است که در اغلب تحقیقات صورت گرفته مرتبط با ارزیابی اثرات بنیادگرایی افراطی در خاورمیانه بر مناسبات امنیتی نظام بین الملل مقابله بازیگران نظام بین الملل با بنیادگرایی مذهبی و تروریسم نوع مناسبات آنها در اکثر موارد بر مبنای تفاوت رویکردهای دو کشور یا چند کشور و بازیگر دولتی مورد ارزیابی و بررسی قرار گرفته است و صرفاً بر مبنای تحدید یک بعدی و تک متغیره سیاسی یا امنیتی در حوزه مقابله با تهدیدات مدنظر محققان و پژوهشگران این تحقیقات بوده است. در این تحقیق تلاش شده که تا به دور از هر گونه جانبداری و حب و بغض بر مبنای یک نگرش قالب نظری در حوزه روابط بین الملل (سازه انگاری) نوع ارتباطات با اثرات بنیادگرایی بر مبنای مولفه های چندگانه و مبتنی بر همکاری و تعارض در سطح جهانی و منطقه ای خصوصاً منطقه خاورمیانه مورد مذاقه و تحلیل قرار گیرد. در همین راستا پژوهش در فرآیند مطالعات خود با گردآوری داده‌های لازم به بررسی، تجزیه و تحلیل روابط داده‌های مزبور می‌پردازد، تا با ارائه پیشنهادها، ماهیت نظری، راهبردی و عملیاتی آن نیز ملموس تر باشد؛ بر همین اساس با توجه به وجود دو مفهوم و متغیر بنیادگرایی افراطی و امنیت بین الملل، با برقراری رابطه میان دو بخش مزبور جمع بندی خواهد شد.

پیشینه و ادبیات

ضروریست که نوشته‌های علمی و پژوهشی به جهت کمک به بیان مسأله پژوهش به بررسی پیشینه‌های و ادبیات پرداخته، لیکن لازم به ذکر است که به دلیل وسعت پژوهش‌ها نمی‌توان همه آنها را بیان نمود؛ لذا با توجه به محدودیت، برخی از مهم‌ترین آنها به شکل مختصر ذکر شده است. هرچند ذکر این نکته ضروری که با توجه به موضوع پژوهش تحقیقات قابل ملاحظه‌ای یافت نشده است؛ بر همین اساس چند پژوهش قابل تأمل و مرتبط که به نقش و جایگاه تحولات بنیادگرایی و خاورمیانه در مناسبات امنیتی نظام بین الملل پرداخته ذکر شده است؛ نخست در این زمینه باید به پژوهشگرانی مانند برنارد لوئیس آثار خود را به رشته تحریر درآورده اند که تاکنون بسیاری از این آثار مجال ترجمه به زبان فارسی را نیافته‌اند؛ همچنین در فاصله سال‌های ۲۰۱۳ تا ۲۰۲۱ میلادی، آثاری چند پیرامون بنیادگرایی افراطی منتشر کرده‌اند؛ برخی از آثار مهم منتشر یافته عبارتند از: «خلافت داعش (۲۰۱۵) اثر حیثم مناع؛ دولت اسلامی: ریشه‌ها، توحش و آینده (۲۰۱۶) اثر نویسنده و روزنامه نگار عرب، عبدالباری عطوان؛ داعش و آینده

جهان (۲۰۱۷) اثر عبدالرحمن البکری؛ داعش: برگشتن مجاهد (۲۰۱۷) اثر خبرنگار انگلیسی، پاتریک کوکبیرن؛ داعش و خواهرانش (۲۰۱۸) اثر محمد علوش، جهان داعش (۲۰۱۹) اثر کارشناس امنیتی هشام الهاشمی، از جمله در ایران کتاب مجموعه مقالات داعش حقیقی و حقیقت داعش، پژوهشگاه قلم فارابی (۱۳۹۵-۹۶) منتشر شده است. همچنین در سال (۲۰۱۱) همزمان تحولات جهان عرب مجموعه مقالاتی توسط فارن افروز به چاپ رسیده به اسم ("The new Arab revolt") در این مجموعه مقالات غالب توجه به ریشه‌یابی اجتماعی و فرهنگی رویدادهای از تونس گرفته تا سوریه پرداخته شده بود و به ترتیبات امنیتی شکل گرفته در حوزه خاورمیانه پس از تحولات ۲۰۱۱ و قدرت‌گیری گروه‌های تروریستی همچون جبهه النصره و یا دیگر گروه‌های افراطی بنیادگرای نیز اشاره‌ای اندک داشتند؛ همچنین دو کتاب دیگر به نام‌های ("The Arab Uprisings: What Everyone Needs to Know") و ("The Arab Revolution¹: Ten Lessons from the Democratic Uprising") در کتاب نخست غالباً به جنبه‌های تاریخی توجه شده است؛ و در کتاب دوم که توسط استاد دانشگاه فرانسه (ژان پیر فیلو) و مشاور امنیتی ریاست جمهوری فرانسه نگارش یافته است به ۱۰ درسی که می‌توان از قیام‌های عربی گرفت می‌پردازد. همچنین اثر در خصوص نوسلفی‌گرایی در منطقه غرب آسیا که مجموعه مقالاتی را در خود جای داده است توسط آندره پلبانی (۲۰۱۴) گردآوری شده است. خود گردآورنده در مقاله نخستین این مجموعه با عنوان «میراث نمایان القاعده در عراق از زرقاوی تا خلافت اسلامی نوظهور» به ریشه‌های خیزش پرداخته و تحولات دخیل عراق و سایر کشورهای منطقه در زمینه شکل‌گیری این خلافت خودخوانده و دگرگونی نیروها و تغییر موازنه در درون خانواده نوسلفی‌گرایی را تبیین می‌نماید. در میان محققان ایرانی فرمانیان (۱۳۹۳)، در کتاب «داعش؛ دولت اسلامی عراق و شام» به ظهور القاعده در عراق، کیفیت روابط بین زرقاوی و بن لادن، حمله آمریکا به عراق و عکس‌العمل این گروه‌ها پرداخته است. ابراهیم نیا و نبوی (۱۳۹۵) در پژوهشی تحت عنوان داعش حقیقی و حقیقت داعش؛ عنوان می‌کنند که ناتوانی حامیان در کنترل و مدیریت بازیگر غیردولتی فرصت‌طلبی همچون داعش بر پیچیدگی ابعاد امنیتی منطقه افزوده است. لذا خاورمیانه شاهد بروز و ظهور موازنه قوای جدیدی است که ترکیبی از بازیگران دولتی و غیردولتی را بر اساس مؤلفه‌های سخت (ابعاد عملیاتی) و نرم (ابعاد مجازی و روانی) در برمی‌گیرد، بر همین اساس بازیگران با ابزارهای قومیتی، هویتی، معیشتی و مذهبی به بازی قدرت و ایجاد موازنه در این محیط بی‌ثبات می‌پردازند. در پژوهش دیگر توسط شهروز ابراهیمی (۱۳۹۳) با عنوان "بررسی تطبیقی رویکرد امنیتی اسلام با رویکرد امنیتی رئالیسم و لیبرالیسم" محققان به این موضوع می‌پردازند که دیدگاه بدبینانه رئالیسم نسبت به انسان و ماهیت نظام بین‌الملل (جنگ‌محور بودن) که از مبانی هستی‌شناسی این نظریه، متأثر است، به اتخاذ نوعی رویکرد امنیتی - تقابلی و تقلیل‌گرا (تأکید بر بعد نظامی امنیت و سطح تحلیل ملی‌گرا) انجامیده است. دهنوی، مهدی؛ طاهری، شیرزاد (۱۳۹۷)؛ "واکاوی جایگاه تروریسم بنیادگرا و افراطی در راهبرد خاورمیانه‌ای غرب بررسی موردی؛ دولت اسلامی عراق و شام (داعش)" توسط

1. کتاب توسط ابراهیم نیا و عروجی به نام "انقلاب عرب" نشر گنجینه (۱۳۹۶) ترجمه و چاپ شده است.

فصلنامه علمی پژوهشی حبل المتین منتشر شده است. پژوهش اشاره دارد که تروریسم، شیوه‌ای خشونت آمیز و دور از موازین حقوق بین الملل است که برای دستیابی به اهداف و اغراض گروه ترور مورد استفاده قرار می‌گیرد و از سوی دیگر می‌تواند همان طور که برای مقاصد نادرست و غیر منطبق با حقوق بین الملل به کار برده می‌شود، در خاتمه این بخش باید اشاره نمود که با توجه به داده‌های مطرح شده مشاهده می‌شود در این حوزه به لحاظ آکادمیک و اهمیت آن به صورت علمی و عملی اقدام چندی صورت نگرفته است و در مراحل ابتدایی در این زمینه قرار داریم. بنابراین با توجه به محدودیت‌هایی که در رابطه با منابع هست سعی شده که از آثار بارزشی که در این رابطه به چاپ رسیده است، بهترین استفاده صورت گیرد. همچنین باید اشاره نمود در رابطه با این موضوع ادبیات فارسی بر پایه تحلیل نظری اندک بوده و اغلب نوشته‌ها به صورت گزارشی و فاقد پایه تحلیل مناسب نظری هست.

روش پژوهش

پژوهش از نوع پژوهش‌های رویکرد همه جانبه نگر و جامع (میان‌رشته‌ای) است که در آن با روش‌های کیفی سعی در ارزیابی متغیرهای پژوهش دارد؛ در حقیقت این شکل از پژوهش یافته‌های آن از طریق روش‌های آماری یا ابزارهای کمی‌سازی به دست نیامده‌اند، به تعبیر دیگر اینجا، جمع‌آوری و تفسیر داده‌ها، خود جزئی از فرایند پژوهش است؛ لذا باید اشاره نمود که پژوهش به طور کلی با درکی انسان‌گرایانه و پدیدارشناختی به مطالعه کنش‌ها می‌پردازد و تلاش خود را بر دید علمی از دیدگاه مؤلفه‌های انسانی متمرکز می‌نماید. در حقیقت پژوهش فوق به صورت توصیفی-تحلیلی صورت می‌گیرد؛ در تحقیقات توصیفی سعی می‌شود که تا نتایج عینی از موقعیت را بیان کند. در واقع تحقیق توصیفی، شامل جمع‌آوری اطلاعات برای آزمون فرضیه یا پاسخ به سوالات مربوط به وضعیت فعلی موضوع مورد مطالعه می‌باشد؛ اما از آنجایی که پژوهش فوق تلاش می‌کند که نگاهی آینده پژوهانه هم داشته و درصدد هست که میان سه دسته از اطلاعات رابطه برقرار نماید، بنابراین تلاش دارد که نوع همبستگی ایجاد نماید؛ هرچند در غلب پژوهش‌ها همواره پژوهش‌گران در تحقیقات خود با محدودیت‌هایی مواجه هستند که بخشی از آن‌ها حتی در ابتدای کار نیز خود را نشان می‌دهند؛ که یکی از عمده‌ترین ارکان پژوهش دسترسی به آمار و اطلاعات صحیح است. همچنین در رویکردهای مطالعات امنیت خصوصاً مفاهیم جدید تاکید اصلی بر این مفهوم است که پایدار بودن و برقراری امنیت در مدت زمان طولانی نیازمند دیدی مسئله‌گرا و پیشگیرانه بوده تا بدینوسیله بتوان علل و عواملی را که با عملکرد نامطلوب خود پایداری امنیت را به ناپایداری امنیتی مبدل می‌کنند در ابتدا شناسایی شده و در وهله بعد با تدوین برنامه‌ها و اتخاذ راهبردهای کاربردی برطرف گردند. بر همین اساس پژوهش با توجه به رویکرد همه‌جانبه‌نگر و جامع در حوزه ارزیابی اثرات بنیادگرایی افراطی در خاورمیانه بر مناسبات نظام بین الملل و تاکید بر سنجش و ارزیابی عوامل تأثیرگذار، این پژوهش تلاش دارد که به شکل جامع و باتاکید بر روش توصیفی-تحلیلی طرح را به سرانجام برساند. لیکن در کل فرآیند پژوهش تلاش می‌شود؛ از هرگونه جانبداری خودداری نموده و مجموع داده‌ها را خارج نموده تا پژوهش استانداردهای تحقیقات علمی را داشته باشد. همچنین باید بیان

داشت که در علوم انسانی و به طور کلی رشته‌های که با مسائل و پژوهش‌های انسانی روبرو هستند؛ دو متد روشی کاربرد دارد که معمولاً باهم به کار برده می‌شود، پژوهش‌های "ایدوگرافیک" و "نوموتیک" که موقعیتی میانه‌ای دارند یعنی بدین صورت که پژوهش‌ها در علوم مرتبط با انسان، اغلب محدودیت زمانی و مکانی دارند و در رشته‌های مرتبط با جامعه و سیاست این گونه است که پژوهش روی یک پدیده صورت می‌گیرد؛ و به یک دوره یا موضوع محدود خاص اختصاص دارد (رحیق اغصان، ۱۳۸۴: ۱۶۷).

- موضوعی: بر ابعاد و رویکردهای اصلی بنیادگرایی افراطی و اثرات آن بر مناسبات نظام بین‌الملل؛
- مکانی: منطقه خاورمیانه و اثرات بر نظم بین‌المللی؛
- زمانی: تحولات شکل گرفته از سال ۲۰۱۱ به بعد در منطقه خاورمیانه و نظام بین‌الملل.
- روشی: جمع‌آوری اطلاعات نیز به روش نخست: اسنادی-آرشیوی، کتابخانه‌ای
- تجزیه و تحلیل: روش تجزیه تحلیل داده‌های گردآوری شده: تاریخی، آماری (توصیفی-استنباطی).

همچنین موضوع پژوهش به دلیل درجریان بودن قابل مشاهده بوده و سعی شده آثار باارزشی که در رابطه با موضوع پژوهش بوده مورد استفاده و بهره برداری قرار دهد. همچنین در اغلب چنین موضوعاتی همواره پژوهشگران در تحقیقات خود با محدودیت‌هایی مواجه هستند که بخشی از آن‌ها حتی در ابتدای کار نیز خود را نشان می‌دهند؛ که یکی از عمده‌ترین ارکان پژوهش دسترسی به آمار و اطلاعات است؛ در این زمینه مشکلاتی وجود دارد که موجب شده دسترسی به آثار و بانک‌های اطلاعاتی در کشور به راحتی ممکن نباشد؛ لیکن به جهت اغلب محرمانه بودن برخی منابع دسترسی به برخی از اطلاعات به دلایل امنیتی نیز در آرشیوها و کتابخانه‌ها ممکن نیست؛ از آنجا که در این مورد نیز گاهاً اطلاعات چندانی به صورت دقیق کسب نشده بود؛ صرفاً به اطلاعات در گذشته که دارای نمود عینی و مشابه بوده اکتفا و بر همان اساس به ارزیابی پرداخته است.

چارچوب نظری

از سازه‌نگاری به عنوان یکی از روش‌های مطالعه سیاست بین‌الملل نام برده می‌شود؛ بسیاری از نظریه پردازان مسائل بین‌الملل، این رویکرد و روش را محصول زبان شناختی ساختاری، نظریه سیاسی پست مدرن، نظریه انتقادی، نقد ادبی و مطالعات فرهنگی و رسانه‌ای دانسته‌اند؛ در این راستا، گفته شده که یکی از پارامترهای سازه‌نگاری به عنوان روش، بازگشت هویت، فرهنگ و سیاست‌های داخلی به صحنه نظریه روابط بین‌الملل می‌باشد^۲؛ برای نمونه الکساندرونت به ارزش‌واهمیت تعاملات بازیگران روی سیستم

^۲ . سازه‌نگاری سیاست بین‌الملل را براساس یک هستی‌شناسی رابطه‌ای می‌بیند و به عوامل فکری مانند فرهنگ، هنجارها و انگاره‌ها بها می‌دهد. کانون توجه سازه‌نگاری آگاهی بشری و نقشی است که این آگاهی در روابط بین‌الملل ایفا می‌کند؛ به تعبیر

بین الملل، کاترنتساین به ارزش هنجارهای ملی در سیاست بین الملل، توماس رایس به مهم بودن هنجارهای فراملی (منطقه ای و یا بین المللی) در سیاست های داخلی و توماس دایز به ارزش های اشکال حکمرانی (شبکه ای، جامعه اقتصادی، دولت فدرال و همکاری دولت ها) بر بازیگران سیاسی توجه اساسی دارند (طاهری، ۱۳۹۵: ۴۱). همچنین این پارادایم معتقد که سیاست بین الملل در چارچوب جامعه بین الملل ساخت می یابد، این جامعه براساس ارزش، هنجارها و قواعد خاصی قرار دارد و این هنجارها و قواعدند که براساس آن منافع را قُرم می دهند و ارزش ها، هنجارها دلیل عقلانی رفتار بهتر دولت ها را فراهم می نمایند (ابراهیم نیا، ۱۳۹۹: ۵۱)؛ این رویکرد صرفاً بر شرایط و نیروهای مادی تکیه نکرده، بلکه اولویت اصلی را به انگاره ها و اندیشه ها می دهد و تمرکز اصلی آن بر روی اعتقادات بین الاذهانی که در سطح گسترده میان مردمان جهانی مشترک اند، قرار می دهند. به تعبیری بیان دارد که منافع و هویت های انسان ها از طریق همان اعتقادات مشترک شکل گرفته و تبیین می شوند؛ در چارچوب تحلیل سازه انگاری نمی توان سیاست بین الملل را در حدیک سلسله تعاملات و رفتارهای عقلایی و در چارچوب های صرف مادی و نهادی در سطوح ملی و بین الملل تقلیل داد زیرا تعاملات دولت ها براساس یک سلسله منافع ملی تثبیت شده، شکل نگرفته است (سعدی، ۱۳۹۴: ۵۲). بلکه در طول زمان به صورت نوعی الگوی رفتاری از طریق هویت ها شکل می یابد و یا سبب تشکیل هویت می شوند. بنابراین می توان سازه انگاری را به دو دسته اجتماعی و تئوریکی تقسیم نمود، نخست در نوع اجتماعی آن به صفت یا کیفیت واقعیت اجتماعی پرداخته می شود؛ دوم در نوع تئوریکی آن به شرایط و وضعیت دانش از واقعیت می پردازد؛ معمولاً تاکید صرف بر هویت و فاکتورهای ایده ای در روابط بین الملل به معنای سازه انگار بودن و تحلیل سازه انگارانه از بحث و یا موضوع نمی باشد؛ به تعبیر دیگر دو دسته فراملی و داخلی (اجتماعی) تقسیم نموده که در سطح بین الملل بر نقش هنجارهای بین المللی و در سطح داخلی بر هنجارهای درون جامعه اشاره دارد (طاهری، ۱۳۹۵: ۵۳). بنابراین از نگاه سازه انگاری، لازم که هنجارهای جمعی را به درون ساخت نظام بین الملل وارد نمود و طرح های سیاسی به مثابه کنشگران اصلی روابط بین الملل باید از طریق گسترش ارتباطات و تعامل خود را با این هنجارهای حاکم بر روابط بین الملل تطبیق دهند. نکته مهم آنکه سازه انگاران بر تعامل میان سیاست بین الملل و سیاست داخلی که در فرایند تعامل متقابل جامعه بین المللی را تشکیل می دهند، تاکید می ورزند؛ بدین ترتیب سازه انگاری بدل به پل میان کسانی که روابط بین الملل را مجموعه ای از واقعیت ها تلقی می کنند و آنهایی که زندگی سیاسی و اجتماعی را در درون حوزه بین المللی جستجو می نمایند. لذا سازه انگاران بر این اعتقادند که ساختار و کارگزار به شکلی متقابل به یکدیگر قوام می بخشند؛ به باور سازه انگاران، ساختارهای اجتماعی نتیجه پیامدهای خواسته و ناخواسته کنش انسانی بوده و در عین حال همان کنش ها یک بستر ساختاری تقلیل ناپذیر را مفروض می گیرند یا این بستر به عنوان یک میانجی برای آنها عمل می کند؛ خود ساختارها به عنوان پدیده هایی نسبتاً پایدار با تعامل متقابل است که خلق

دیگر بلوک های ساختمانی واقعیت بین المللی، هم فکری هستند و هم مادی و هم نیت مندی جمعی و هم فردی را منعکس می سازند. نکته مهم معنا و اهمیت این عوامل نیز مستقل از زمان و مکان نیست.

می‌شوند (دارابی، ۱۳۹۴: ۴۱)؛ و براساس آنها کنشگران هویت‌ها و منافع خود را تعریف می‌کنند و از آنجایی که در زندگی اجتماعی، امور مادی و اندیشه‌ای همواره در هم بافته‌اند و این امر به لحاظ نظری به معنای جدا کردن آنها از هم یا تابع کردن و تقلیل دادن یکی به دیگری نیست؛ سازه‌انگاری علاوه بر بُعد مادی، بر بُعد معنایی حیات اجتماعی که مشتمل بر معانی، انگاره‌ها قواعد رویه‌ها و هنجارها است، نیز توجه دارد. بنابراین از این نظر، این دیدگاه هم نهادی از دیدگاه‌های هستی‌شناختی و شناخت‌شناسی خردگرایی-اثبات‌گرایی و بازاندیش‌گرایی-پسااثبات‌گرایی است. در این راستا نباید از خاطر دور ساخت که دیدگاه سازه‌انگاری به‌شکل کلی و در مقابل دیدگاه‌ها و جریان‌های اصلی حاکم بر روابط بین‌الملل، کانون بحث خود را از سطح شناخت‌شناسی به سطح هستی‌شناختی انتقال می‌دهد؛ اما در عین حال، این دیدگاه مانند سایر دیدگاه‌های موجود، یک کل یکپارچه نبوده و در بطن آن، رویکردهای متفاوت و بعضاً متعارضی وجود دارد. لذا از دید سازه‌انگاران ساختارهای اندیشه‌ای به اندازه ساختارهای مادی اهمیت دارند و نظام‌های متشکل از ایده‌ها، باورها، و ارزش‌های مشترک نیز خصیصه‌های ساختاری داشته و تأثیری بسیار زیاد بر کنش‌های اجتماعی و سیاسی دارند؛ بدین قرار سازه‌انگاران بر بُعد میان‌ذهنی شناخت‌تمرکز می‌کنند، چراکه تمایل دارند بر جنبه اجتماعی هستی انسان تأکید کنند. بر همین مبنا باتوجه به وجود پیشینه عمیق امنیت در زندگی اجتماعی و سیاسی بشر چه از بعد داخلی و چه از بعد خارجی و از آنجا که محیط سیستمی امنیت و وجود گفتمان‌ها و نگرش‌های گوناگون پیرامون فراوان هست؛ لذا بهترین روش برای تعریف مفهوم امنیت و عملیاتی کردن آن، اشاره به دلالت‌های عینی و ذهنی مفهوم و تجزیه آن به عناصر تشکیل‌دهنده خود است. بنابراین در این راستا می‌توان دو گونه دلالت مفهومی را برای امنیت مطرح کرد: نخست دلالت عینی بوده است که حکایت از نبود خطر بر ضد ارزش‌های حیاتی واحد مورد نظر دارد. در اینجا بودن یا نبودن خطر به شکل واقعی مطرح است ولی دومین دلالت مفهومی، دلالت ذهنی است که در حقیقت حاکی از بودن یا نبودن ترس و وحشت از حمله به ارزش‌های اساسی است (مشیرزاده، ۱۳۹۵: ۱۱۴). در حقیقت در این وضع ممکن است در واقعیت خطری بر ضد ارزش‌ها و هویت‌ها وجود نداشته باشد اما در ذهن بازیگران عرصه بین‌الملل چنین خطری تصور گردد یا بالعکس خطر وجود داشته باشد، ولی تصور بر نبود خطر باشد. بر این پایه می‌توان مفهوم امنیت را بر پایه دلالت‌های آن چه ذهنی و چه عینی به بخش‌های چهارگانه یعنی ارزش‌های حیاتی و اساسی واحد مورد نظر، خطرها، عوامل خطر و نیز آسیب‌پذیری‌های واحدها در برابر خطرات، از یکدیگر جدا کرد. به بیان دیگر مفهوم امنیت دربرگیرنده تمام اجزای شمرده شده است. از سوی دیگر از دیدگاه خطر به عنوان یکی از ابعاد حاضر در مفهوم امنیت می‌توان دو گونه تحلیل به دست داد؛ نخست تحلیل بیرونی یا نگاه از بیرون به واحد مورد نظر است که در اینجا بیش‌ترین تمرکز بر خطراتی که از محیط خارج آن واحد را تهدید می‌کند و دوم، تحلیل درونی که در اینجا تمرکز بر خطرهای درونی واحد و یا به بیانی بهتر، آسیب‌پذیری‌هایی است که در برابر ورودی‌های محیط بیرون دارد و سرانجام اینکه امنیت را می‌توان از منظر گستره مطالعاتی به دو حوزه امنیت ملی و امنیت بین‌المللی دسته‌بندی کرد. افزون بر این امروزه شاهد دگرگونی‌های مفهومی در امنیت بین‌الملل

هستیم؛ بنابراین سازه انگاران این دیدگاه را دارند که هنگامی ساختار نظام بین‌الملل با تغییر و دگرگونی روبه‌رو شود، طبیعی است که نشانه‌های امنیتی سیاست بین‌الملل نیز با تغییراتی همراه خواهد شد.

یافته‌های پژوهش

غرب آسیا که خاورمیانه نامیده می‌شود از جمله منطقه‌های پر از استعداد و دارای منابع جغرافیایی-ارتباطی می‌باشد که از گذشته تا به امروز جناح‌های سیاسی در پی دستیابی به منابع آن بوده‌اند؛ اهمیت وجود منابع و حضور مداوم بازیگران خارجی در منطقه، همراه با پیشینه تمدنی سبب شکل‌گیری ساخت‌های ویژه هویتی، اجتماعی و فرهنگی گردیده است. به گونه‌ای که در دوره‌های مختلف، حوادث متفاوتی توسط بازیگران خارجی در منطقه رخ داده است. این امر سبب شده که نگاه‌های متفاوتی در میان ساکنان اصلی آن در مورد حضور قدرت‌ها شکل بگیرد. رویکردهایی که به مسامحه و یا برخورد با آنان اشاره دارد. به گونه‌ای که عده‌ای علل مشکلات و بحران‌های موجود منطقه را حضور این بازیگران و دسته‌ای در مقابل، حضور آنان را مفید و مؤثر می‌دانند. در حقیقت خاورمیانه برای قرن‌ها قلمرو امپراتوری‌ها و ملوک الطوائفی‌هایی بوده است که غلبه اقوام و خاندان‌های مختلف و مذهب هویت اساسی آن را تشکیل می‌داده است. از این رو، این ذهنیت تاریخی و هویت مردمانی بوده است که در این قلمروها زیست کرده‌اند و مرزها و حکومت‌ها تابعی از عوامل قدرت درونی منطقه و میزان توانمندی‌های حاکمان مختلف بوده و رسمیت و شناسایی ملی و هویت‌های زبانی و قومی در چارچوب هر یک از این قلمروها فقط در چارچوب سرحدات است و مرزهای سیال و خاندان‌های حاکم معرفی می‌شدند؛ بنابراین می‌توان گفت تا دوره‌ی معاصر هویت‌های رسمی مبتنی بر تاریخ و فرهنگ یا زبان و مذهب مشترک و با قلمروی به رسمیت شناخته شده امری غریب در این منطقه بوده است (Martinez, 14:2015). اما چنان که اشاره شد تاریخ مدرن خاورمیانه تاریخ تشکیل دولت‌های مدرن با تعریف و ستفالیایی و رسمیت بین‌المللی است. این دوره‌ی جدید مطابق نظم و قواعد حاکم بر آن تعاریف سیاسی، هویتی، مرزی و حکومتی جدیدی ارائه داده که یکسره باکل تاریخ این منطقه بیگانه بوده است؛ همین مسئله یعنی تازگی و ناسازگاری ساختار سیاسی جدید و به ویژه تصنعی بودن مرزهای جدید که پس از پایان جنگ جهانی اول و به تدریج طی دهه‌های بعدی شکل گرفت فرهنگ‌ها و هویت‌های مشخص در چارچوب و قالب مرزهای جدیدی تعریف شدند که می‌بایست الزامات جدید آن یعنی هویت رسمی مردم، حاکمیت دولت، مرزهای رسمی و دولت سرزمینی آن مورد تایید و توافق قرار گیرد؛ در این شرایط، خطوط مرزی جدید، مردمی را که قرن‌ها جزو یک سامان اجتماعی و هویت‌های پیوسته و همگن بودند، به اجبار از هم جدا کرد در حالی که هیچ بهانه و تاریخی از لحاظ هویتی آنها را جدا نمی‌کرد، بلکه واحدهای قبیله‌ای و مذهبی و زبانی مشترکی داشتند که در درون قلمرو یک حکومت محلی و یا امپراتوری زیست می‌کردند. این مسئله از این جهت اهمیت دارد که یادآور می‌شود که مرزهای جدید نه براساس هویت‌های تاریخی و فرهنگ و یا زبان و مذهب مشترک که براساس یک تقسیم‌بندی تصنعی ساخته و پرداخته شده‌اند. این مسئله بعدها، یعنی پس از تشکیل دولت‌های جدید با حاکمیت‌های استبدادی، فقدان جامعه مدنی، نظام‌های امنیتی، فساد

سیاسی و... همراه شد که خود به مسئله‌ای جدی در چالش‌ها و نزاع‌های بین دولتی و داخلی کشورهای منطقه خاورمیانه تبدیل شد؛ مجموعه این عوامل و حوادثی را که ابرقدرت‌ها در شکل‌دهی به مرزبندی‌ها در این منطقه انجام داده‌اند مسبب اصلی جریان‌های است که تاریخ این منطقه و دنیا را دچار دگرگونی و تعبیر نموده است. بنابراین با این مقدمه باید گفت که بنیادگرایی پاسخ به این رویدادها در منطقه خاورمیانه هست؛ درحقیقت بنیادگرایی مخالفان برای توجیه مبارزه با بازیگران خارجی و مجموعه رویدادهایی که ایجاد نمودند، پدیده‌ای است که طی دو قرن اخیر در جهان خصوصاً در خاورمیانه و پیرامون آن به وجود آمده است و در چند دهه گذشته، به شدت افزایش یافته است، در حالی که تکفیر و کشتار بی‌جهت انسان‌ها، نه با مبانی دینی اسلام سازگار است و نه رهبران دینی و علمای بزرگ اسلامی آن را تأیید می‌کنند. بررسی بسترهای شکل‌گیری و گسترش جریان‌های بنیادگرایانه تکفیری و تندروی منطقه نشان می‌دهد که گسترش عوامل هویتی، فرهنگی، اجتماعی، اختلافات فکری و مذهبی مسلمانان، تحت تأثیر نفوذ افکار افراطی و تحولات سیاسی-اجتماعی، سبب شکل‌گیری نحله‌های گوناگون شده، که تلاش هر کدام با توسعه مدارس مذهبی و تربیت جوانان براساس برداشت‌ها و رویکردهای خاص خود، زمینه را برای به وجود آمدن نسل جدید از افراطیون در منطقه فراهم ساخت (ابراهیم نیا، ۱۳۹۵: ۷۱). در این میان، تهاجم گسترده شرق و غرب به منطقه، در کنار برخی تحولات مهم جهان اسلام، بستر مناسبی برای ورود تندروان به میدان مبارزه فراهم کرد. در این میان جهانی شدن با تبدیل شدن به عامل رله تقویتی با تشدید فردگرایی، هویت‌های جمعی درونی خاورمیانه را با بحران مواجه نمود. گسترده‌گی این بحران با به چالش کشیدن ثبات و امنیت دنیای گذشته، موجب ظهور هویت‌های مقاومی شد که در برابر روند سلطه جویانه جهانی شدن، دست به مقاومت می‌زنند؛ نهضت‌های بنیادگرا، امروزه یکی از مهم‌ترین هویت‌های مقاومی است که با آفرینش معنا، ایجاد هویت جمعی وعده ایجاد دنیایی آرمانی را به اعضای خود می‌دهند و آنها را در برابر بحران‌های هویت و معنایاری می‌کنند. اما آنچه بر تشدید مواضع افزود بازیگران خارجی بودند که بانمایاندن آثار و ویژگی‌های منفی و مذموم این پدیده سبب واکنش‌هایی میان حرکت‌های اسلامی و اندیشمندان مسلمان شدند.

از آنجایی که دین به عنوان بخشی از هویت جوامع، منافع و کنش سیاسی را تعریف می‌گردد و با منطقه خاورمیانه عجین شده است و در جوامع مسلمان، مسأله هویتی و متمایز کننده خود از دیگری محسوب می‌شود. دین به حوزه سیاست بین‌المللی نخست در این منطقه و سپس به همه جهان کشیده شده و دچار تحول مفهومی گسترده‌ای شد؛ درحقیقت امنیتی شدن دین و سپس، ارتباط دین با هویت از لحاظ هستی‌شناسی، واجد نوعی جامعه‌شناسی معناگرا مانند نظریه سازه‌انگاری است؛ لذا از این لحاظ، ایزه (تهدیدات درخودش) یا سوژه (موضوعی از پندارهاست) نیست، بلکه بین‌الذهانی و سیاسی است. به عبارتی، کسی می‌تواند موضوعی را امنیتی کند که ذی‌نفوذ باشد؛ روند امنیتی شدن، کنشی گفتاری است، یعنی امنیتی شدن دارای نتایج سیاسی است؛ هرچند دین به مثابه بخشی مربوط به هویت جامعه و به عبارتی، بخشی از هویتی است که جامعه براساس آن شکل می‌گیرد. بنابراین، دین یکی از منابع جامعه و هویت است؛ درحقیقت روند امنیتی شدن دین خصوصاً از سال ۲۰۰۱م به بعد، اغلب اینگونه بوده است که

تهدید از سوی گروه‌های مذهبی به عنوان یک بازیگر غیردولتی یا غیر سیستمی به نام دین علیه بازیگر دولتی یا سیستم داخلی، خارجی و نظم منطقه‌ای صورت می‌پذیرد و سپس سیستم‌ها آن را در گفتمان ترور معنا و نموده‌اند؛ این رویه، دین و امنیت بین‌المللی را به هم گره زده است. البته، وجود تهدید کننده‌ای به نام دیندار تروریست و تهدید شونده‌ای به نام هتاک به جامعه دینی، امر امنیتی شدن دین را پررنگ‌تر ساخته است؛ در اینجاست که دین می‌تواند در سه شیوه متفاوت در سیاست بین‌المللی، دل‌مشغولی ایجاد نماید:

- گروه‌های دینی خصوصاً نوع افراطی آن می‌توانند، به‌عنوان تهدیدی برای بقای بازیگران دولتی به حساب آیند.
- اعتقاد دینی، تهدیدی برای کنشگران غیر دینی یا روندهای مدرن (کشورها، فن‌آوری، صنعتی‌شدن، مدرنیسم و غیره) قلمداد می‌شود.
- ممکن است ایمان و اعتقاد، تهدیدی برای گفتمان یا کنشگر هم‌کیش خود نیز به حساب آید مانند بنیادگرایان یهودی، مسیحی و اسلامی.

بنابراین، دین تا حد زیادی هویت بنیادگرایان و حتی دولت‌های دینی را نمایان می‌سازد و کنش و هویت کنشگران در سیاست بین‌الملل، تا حد زیادی متأثر از گفتمان دینی آنهاست. بر همین اساس که ونت در تئوری اجتماعی سیاست بین‌الملل بیان می‌کند که سرشت نظام در کل یا آنچه او فرهنگ روابط بین‌الملل می‌نامد، می‌تواند سه حالت داشته باشد: فرهنگ هابزی، لاکی و کانتی که به رفتار دولت‌ها ساختار می‌بخشند. فرهنگ لاکی، که همراه با موازنه قدرت، رقابت امنیتی و جنگ‌های محدود است، به فرهنگ کانتی گذار دارد که همراه با امنیت دسته جمعی و حل و فصل اختلافات با خشونت است. رفتار بازیگران بستگی به نوع فرهنگی است که در خود درونی کرده‌اند؛ در فرهنگ هابزی تلاش برای پیروزی و تخریب دیگران وجود دارد، تأکید بسیاری در فاکتورهای نظامی دارد و اگر جنگی نیز رخ دهد، طرفین زورشان را محدود نخواهند کرد؛ در فرهنگ لاکی بازیگران با تضادهایی که دارند به حاکمیت نیز احترام می‌گذارند؛ قدرت نظامی مهم است، اما اولویت نیست (وثیق، ۱۳۸۸: ۴۴)؛ در فرهنگ کانتی دولت‌ها منازعات خود را بدون جنگ و خونریزی حل و فصل می‌کنند، به صورت تیمی عمل می‌کنند و برحسب نوع درونی کردن این فرهنگ‌ها در خود رفتار متفاوتی را در سیاست اتخاذ می‌کنند.

سازه‌انگاری سطح واحد بر هنجارها و ارزش‌های اجتماعی داخلی برای فهم «افراط‌گرایی-بنیادگرایی» باید به منابع سلفی به منزله اصلی‌ترین مبانی هویتی آن رجوع نمود؛ همچنین، در روند برساخته‌شدن کارگزار باید به ساختارها نیز به شکل توأمان توجه نمود؛ بنابراین، سازه‌انگاری روند برساخته‌شدن متقابل را توصیف می‌نماید که ساختار و کارگزار به شکل متقابل همدیگر را قوام می‌بخشند؛ برای مفهومی نمودن رابطه ساختار با کارگزار از مفهوم «ساخت‌یابی» استفاده می‌شود که ایده وابستگی متقابل و ارتباط درونی را مطرح می‌نماید؛ بنابراین، همزمان که نقش عوامل ساختاری مانند نظام قطبی بین‌الملل، بحران منطقه‌ای و خلأ امنیتی در شکل‌گیری گروه‌های بنیادگرایانه، افراطی و تروریسم در نظر گرفته می‌شود، باید به جایگاه هویت مبتنی بر شریعت جهادگرا، ادراک بین‌الذهانی از جاهلیت جهانی و... به منزله عناصر ارزشی هنجاری نیز پرداخت.

درحقیقت برداشت غالب در جوامع مسلمان از فرآیندهای جهانی شدن، در واقع غربی‌شدن و گسترش فرهنگ آمریکایی است؛ بنابراین، اختلاف اسلام‌گرایان سلفی با غرب امری ذاتی و مرتبط با اصل اسلام تلقی نمی‌شود، بلکه امری است که در روندی تاریخی شکل گرفته و در شکل‌گیری این تعارض اسلام‌گرایان در خلأ رشد نیافته‌اند، بلکه در تعامل با غرب به این شکل قوام یافته‌اند و غرب نه تنها نظاره‌گر بی‌طرف این موضوع نبوده است، بلکه با اقدامات تهاجمی سرزمینی، هویتی و فرهنگی خود تصور افراط‌گرایان را به خود قوام بخشیده است. در واقع، گفتمان سیاسی جریان افراط‌گرایی اسلامی برخاسته از احساس ناامنی هویت، باورها و رویه‌های اجتماعی در مقابل ساختارهای جهان معاصر است در نتیجه، با توجه به وضعیت ساختاری نظام بین‌الملل می‌توان دو خصوصیت کلی برای عموم گروه‌های افراطی مذهبی در جهان اسلام ذکر کرد: نخست اینکه دکترین آنها در پاسخ به تهدیدات سیاسی قدرت هژمون شکل و حالتی تروریستی به خود می‌گیرند؛ دوم، رویکرد این گروه‌ها و تبلیغات آنان برای جذب نیرو، توجیه اقدامات و... با ادله‌های مشروعیت بخش دینی ارائه می‌شود؛ برداشت القاعده، داعش و... مبتنی بر مظلومیت مسلمانان در برابر هجوم هویتی و فرهنگی و بحران‌های مادی نظام بین‌الملل آنان را به موازنه سخت با نظام حاکم بین‌الملل کشانده است. بر همین اساس از دیدگاه سازه‌انگاران، جهانی شدن، مرحله‌ای از تغییر در سامانه بین‌المللی بوده که عناصر اجتماعی و فرهنگی جوامع با تأثیر بر دولت‌ها و ساختار سامانه بین‌المللی، به نوعی تحول و تغییر را بسترسازی نموده‌اند. سازه‌انگاران، معتقدند جهانی شدن به خلق معانی و هویت‌های جدید به طور بین‌الذهانی منجر شده است و جهانی شدن عوامل ملی‌گرایی و منطقه‌گرایی را سست نموده است و هویت‌های تازه‌ای خلق کرده که بیشتر جنبه جهانی دارد این روند، اهمیت هویت‌های دینی در عصر جهانی شدن را دو چندان نموده است. در همین پیوند، مفهوم جهانی شدن تا حد زیادی، تفاوت واحدها و سامانه‌ها را برجسته کرده است. در این میان، هستی‌شناسی اجتماعی و شرایط انسانی جهانی، توانسته، سطح تحلیل کل سامانه را با تغییر روبرو نماید؛ تغییر سامانه مادی محور به سامانه معنا محور، دچار تحول پارادایمی شده است. به تعبیر دیگر با جهانی شدن، امنیت از سطح واحدها به سطح سامانه بین‌المللی تغییر موضع داده‌اند؛ ظهور ساختارهای معنایی، همچون ساختارهای فرهنگی، هویتی و دینی، به

نوعی حوزه پست مدرن امنیتی را بنیان نهاده که نوعی ایده جامعه خطرپذیر را تداعی می‌نماید؛ این مسئله به نوعی با امنیت‌جویی هستی‌شناختی و پیوند آن باتبیین چگونگی آغاز و پایان منازعات ارتباط دارد؛ جستجوی امنیت هستی‌شناختی همانند آرزوی امنیت عینی، هدف اصلی اغلب افراد و جوامع است. جستجوی امنیت هستی‌شناختی در جامعه خطرپذیر، از آن روست که کنش‌گر نمی‌داند با چه تهدیدهایی مقابله نماید. امروز پدیده تروریسم و بنیادگرایی، سبب نوعی تغییر در هستی‌شناسی امنیتی به هستی‌شناسی عدم امنیت شده است. به عبارتی، جهانی شدن، هستی‌شناسی ناامنی را تقویت نموده است. این موارد، نشان می‌دهد گفتمان اسلام سلفی سبب شده خاورمیانه به منطقه‌ای امنیتی در نگاه جهانی تبدیل شود. بنابراین، با تأکید بر این‌که ساختار و کارگزار رابطه‌ای سازا با یکدیگر دارند، می‌توان تبیین نمود که نظام بین‌الملل پساجنگ سرد و افراط‌گرایی در اسلام سیاسی در رابطه‌ای سازا و قوام بخشی متقابل با یکدیگر قرار دارند. به گونه‌ای که افراط‌گرایی ویژگی هژمونیک نظام بین‌الملل را قوام می‌بخشد و متقابلاً ساختار نظام باعث هویت‌یابی و تشدید افراط‌گرایی می‌شود. این رابطه متقابل سبب ایجاد دور خشونت‌آمیز میان افراط‌گرایی و نظام بین‌الملل شده است و این دو مرتباً یکدیگر را بازتولید می‌کنند.

- ابراهیم نیا، حسین. (۱۳۹۹). «ماهیت رقابت بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای (ترکیه، روسیه و مصر) در تحولات لیبی در چشم‌انداز ۲۰۲۱» کتاب آفریقا، شماره ۲، تهران: مرکز مطالعات آفریقا و ابرار معاصر تهران.
- ابراهیم نیا، حسین. (۱۳۹۵). تونس و مصر در تلاطم، تهران، نشر عصر دانش ماد.
- اغصان، علی رحیق. (۱۳۸۴). دانش نامه در علم سیاست با همکاری مارک گلی، تهران: فرهنگ صبا.
- جابر، وثیق. (۱۳۸۸). «روابط فرهنگی جمهوری اسلامی ایران فرصت - چالش». پایان نامه دکتری. دانشگاه آزاد اسلامی علوم تحقیقات تهران.
- دارابی، علی. (۱۳۹۴). «سازهانگاری، چارچوبی نظری برای تبیین منازعه ایران و امریکا». سیاست خارجی ۱۱۳، ش. ۲۹: ۳۳-۵۲.
- سعدی، محمد. (۱۳۹۴). «نقش سیاست تشکیک در سیاست خارجی (موردی: احمدی نژاد)». پایان نامه دکتری. دانشگاه آزاد اسلامی علوم تحقیقات تهران.
- طاهری، رضا. (۱۳۹۵). «فساد سیاسی و نوسازی». پایان نامه دکتری، دانشگاه مفید قم.
- مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۹۵). تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل. نشر سمت.
- هوشنگی، حسین. (۱۳۸۹). «نقش مدرنیته در توسعه بنیادگرایی در جهان اسلام». فصلنامه دانش سیاسی ۱۱، ش. ۶: ۱۸۱-۲۱۱.
- Martinez. Jean. (2015). Islamic State: The Economy-Based terrorist finding 'Reflect the official Policy or Position of Thomson Reuters', Foreign Policy Journal, January 2